



۲۰۱۳/۰۱/۱۲



داکتر سيد عبدالله کاظم

نکاتی در باره استعفی سپه سالار شاه محمود خان غازی

قبل از بررسی موضوع می‌خواهم به حیث یک معروضه ضمنی به این نکته اشاره کنم که شاید یک‌عده خوانندگان عزیز پورتال افغان جرمن آنلاين برمن خرده گیرند که با وجود اوضاع حساس و پیچیده کنونی کشور، چرا بیشتر به بررسی مسائل تاریخی و گذشته می‌پردازم. اینکار دلائلی دارد که بهتر است شرح آنرا در مقاله تحلیلی محترم غفور لیوال زیر عنوان «دکارپوهانو کومیدی» مطالعه کرد. این مقاله که محتوای آن سخت بردلم نشست و گوئی از عمق دردم حکایت میکند و امید است که هر خواننده آنرا به دقت مطالعه نماید، چند روز قبل در این پورتال وزین به نشر رسید. لذا به تاسی از این مقوله که «هرچه گفتیم، کس نشنید»، مجبور به گشتاندن روی سخن از حال به گذشته شده ام تا اقلأ خدمتی برای علاقمندان تاریخ کشور کرده باشم. با این تذکر برمیگردم به اصل موضوع:

چندی قبل نوشته مبسوط محترم داکتر هاشمیان تحت عنوان «علت استعفی جبری سپه سالار شاه محمود خان...» توجه مرا جلب کرد که از خاطرات کتابت شان در سفارت افغانستان در لندن حکایت میکرد و ده روز قبل در همین پورتال چاپ شد. اولتر از همه باید هزار آفرین به حافظه قوی ایشان گفت که بعد از ۶۱ سال موضوعات بسیار مهم و سوال انگیز را با جزئیات طوری به خاطر داشتند که گوئی از روی اسناد مسجل آنرا بیان میکنند. بهرحال کوتاه سخن اینکه داکتر صاحب ضمن شرح معضلات «خرید اسلحه» و موقف انگلیسها در زمینه و ذکر مسائل مربوط به قضیه «پشتونستان»، یکی از دلایل عمده استعفی سردار شاه محمود خان را از صدارت مربوط به روابط خانوادگی خاندان شاهی وقت میداند و در پایان مقاله خود چنین نتیجه گیری کرده می نویسد: «تصور من از این جریان از این قرار بود که علاوه بر اوضاع سیاسی آنزمان، خفقان بین دو برادر (مارشال شاه ولیخان و صدراعظم شاه محمودخان) ناشی از ازدواج عبدالولی با شاهدخت بلقیس، موازنه بین اعضای خاندان را برهم زده و در استعفی والاحضرت صدراعظم رول بازی کرده بود، زیرا در آنوقت والاحضرت مارشال (آنوقت سفیر افغانستان در لندن) علاوه بر کاکا، قده پادشاه نیز می شد. نامه خصوصی که والاحضرت سفیر برای پادشاه نوشته بود، حتماً تغییر حکومت را سفارش کرده خواهد بود. البته وضع سیاسی مملکت نیز در آنوقت محتاج یک تغییر آنی بود، سردار محمد داود خان در کابل علناً برای تخریب حکومت کاکای خود کار میکرد، مکتوب سفارت لندن فقط از لحاظ سیاسی زمینه تغییر حکومت را فراهم ساخت...» (برای شرح مزید به اصل مقاله مراجعه شود)

در ارتباط با موضوع فوق در این روزها یک کتابی به دستم رسیده که در یکی از فصول آن مؤلف که خود شخصاً در جریان رویدادها قرار داشت و یکی از شخصیت های مشهور و آگاه کشور محسوب میشود، شرحی دارد که مطالعه آن برای علاقمندان خالی از دلچسپی نخواهد بود. یقین دارم که اکثر هموطنان با نام مرحوم «سید شمس الدین خان مجروح» آشنا بوده و از خدمات دیرینه و صادقانه شان در طول سالهای خدمت به وطن اطلاع دارند. اخیراً به مناسبت دهمین سالگرد وفات مرحومی مجموعه اشعار، مقالات و نیز خاطرات شان در سه جلد به اهتمام و کوشش محترم سید فضل اکبر در کابل به چاپ رسیده که بدینوسیله یک قدم مفید در معرفی شخصیت های فرهنگی و سیاسی افغانستان پنداشته میشود. ضمن قدردانی از این اقدام نیک، می‌خواهم مطالبی را از کتاب اول تحت عنوان «سرگذشت من» که بقلم خود مجروح صاحب تحریر گردیده است، در رابطه با جریانات آنوقت که منجر به استعفی «جبری» سردار شاه محمود خان از صدارت شد، با اختصار اقتباس و خدمت علاقمندان تقدیم دارم. موصوف می نویسد:

«بعد از جنگ جهانی و تقسیم نیم قاره هند به دو مملکت (هند و پاکستان) افغانستان در یک مرحله نوین حیات تاریخی خود داخل شده بود و به سیاست داخلی و خارجی خود به راه و روش سیاسی خود تجدید نظر را ضرورت داشته و به تبدیل آن پرداخت.

در سیاست داخلی خود مجبور بود قدمی دیگری در راه دیموکراتیک شدن نظام حکومت بردارد و به حکومت توسط مرد قوی مثل محمد هاشم خان عم اول شاه، صدراعظم و راه و روش آن خاتمه دهد. همان بود که شاه محمود خان (عم دوم شاه) سپه سالار بحیث صدراعظم تعیین شد و محبوسین سیاسی را آزاد ساخت، به جراید و مجلات شخصی اجازه

د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼونه: دليکنې دليکنيزې بڼې پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

نشر و اشاعه اعطا شد، انتقاد و اعتراض بر حکومت و مجاری آن معمول گشت، برای تشکیل احزاب و فعالیت های سیاسی از طرف جوانان و منورین جد و جهد براه افتاد، حزب وطن و ندای خلق و ویش زلمیان و افغان ملت و حزب خلق مارکسیست ها(درابتداء بصورت غیرمرئی و نهانی) بصورت غیر رسمی به میان آمدند و برای بنیان گذاری آن رهبران دست بکار شدند که به پخش نشرات جراید و رساله ها می پرداختند و برای جذب و جلب اعضای احزاب می کوشیدند.

در این گیر و دار یک حرکت دیگری که از طرف بعضی اراکین مهم حکومت وقت پشتیبانی می شد، به راه افتاد. این حرکت بنام کلوب ملی به راه افتاد و هدف آن جمع آوری روشنفکران و جلوگیری از تفرقه و تعدد زیاد احزاب بود که آهسته آهسته باید نمایندگان در شورا بفرستد و سهمی در حکومت داشته باشد و روزی بتواند بنام حزب اکثریت حکومتی بسازد. مؤسسين و پشتیبانان این حرکت سردار محمد داود وزیر دفاع و سردار محمد نعیم وزیر خارجه، عبدالمجید زابلی وزیر اقتصاد و چند نفر دیگر بودند». (صفحه ۹۴ - ۹۶)

بعد از آنکه نویسنده کتاب پیرامون لزوم تحول در سیاست خارجی از موضوع «پشتونستان» بطور مبسوط ذکر میکند، بار دیگر بر سیاست داخلی و تحولات بعدی بحث را چنین ادامه میدهد: «در کابینه شاه محمود خان سردار محمد داود به حیث وزیر دفاع و معاون صدارت تقرر یافته بود - امور وزارت داخله و ریاست قبایل و سرحدات (که هم حیثیت وزارت را یافته بود) در تقسیم وظایف بحیث معاون به او محول شده بود. روزی او مرا نزد خود در صدارت خواست، دراطاق کار او به او رسیدم، بعد از احوال پرسى گفت برای شما دیگر کافی است که خدمت بانک ها و شرکت ها را بکنید و حالا یک کار مهمتر و وظیفه ملی و سیاسی مهمتر را اختیار کنید و با من همکاری نمایید. گفتم هر چیزیکه از من ساخته باشد، برای خدمت به مملکت آنرا انجام خواهم داد و خواهم پذیرفت، گفت شما را به حیث کفیل ریاست سرحدات و قبایل میخواهم با ما کار کنید. من گفتم اجازه میدهید در اطراف آن فکر کنم و باز جواب بدهم، گفت نی! اینکه فکر و سنجش زیاد نمیخواهد، امید است موافقه کنید. من موافقه خود را اطلاع کردم و وظیفه جدید را فردای آن اشغال کردم. مدتی بحیث کفیل و بعد از آن بحیث رئیس قبایل عضو مجلس وزرا به ایفای وظیفه می پرداختم». (صفحه ۱۰۸)

مجروح صاحب در رابطه با آغاز فعالیت در کلوب ملی که فوقاً تذکار رفت، چنین می نویسد: «موضوع را اول آقای زابلی با من در میان گذاشت و مرا به عضویت آن دعوت کرد. من شک و تردید خود را اظهار کردم اما او خوش بین بود و گفت این دو سردار جوان (داود و نعیم) از اوضاع جهان بیخبر نیستند و حاضر شده اند تغییر مثبت و مطلوبی را در افغانستان به وجود آورند. آنها مانند عم های شان فکر نمیکنند، روشنفکر و واقع بین هستند. ممکن است به کمک آنها یک تحول و انکشافی به وجود آید. گفتم یک تجربه بدی نیست باید این تجربه را انجام دهیم. او گفت سردار محمد داود با شما تماس خواهد گرفت و طوریکه وعده کردید، رد نکنید.

روز دیگر سردار محمد داود مرا در منزل خود، وقت ملاقات داده بود و به ملاقات او به خانه شان رفتم. او این موضوع را طرح کرد و پروگرام کار این کلوب و هدف آنرا توضیح داد. من گفتم سردار صاحب کار مناسبی است و اقدام نیکویی است اما باید ملتفت باشید که جوانان و منورین افغانستان بودن جدانی حکومت از سلطنت به هیچ تبدیلی و تحولی دیگر قناعت نخواهند کرد. آنها میخواهند حکومت به خانواده سلطنت مربوط نباشد و نزد شورا مسنول باشد و به اساس رأی اکثریت به وجود آید. حالا شما چه فکر میکنید، مرحله چنین تغییر اساسی رسیده است یا نه و آیا شما و صدراعظم صاحب(سپه سالار) و اعلیحضرت به این کار موافقه خواهند کرد یا نی؟ گفت: هدف غانی همین است که گفتید، در آخر باید این تفکیک عملی شود. برای عملی شدن آن بعضی کارهای مقدماتی لازم است که از آن جمله ما تاسیس چنین انجمن را در نظر گرفته ایم. درین انجمن جوانان و اعضای حکومت فعلی باهم آشنا خواهند شد، پالیسی مشترکی بوجود خواهد آمد و نقاط اصلی و بنیادی تحول آینده تثبیت خواهد گشت که در آن وقت انتقال قدرت به آسانی و بدون درد سر صورت خواهد گرفت و حکومت آینده بعضی وکلای شورا متشکل از اعضای این انجمن خواهد بود». (صفحه ۱۰۹ ت ۱۱۰)

مجروح صاحب در ادامه می نویسد: «من موافقه کردم و آنرا کار نیک و فرخنده گفتم. فردای آن در کلوب به جلسه دعوت شدم، مراسم عضویت انجام یافت و در مجلس بعدی آن که اعضای انجمن به پانزده نفر رسیده بود، مرا به حیث سکرتر عمومی کلوب انتخاب کردند. چون من در بین روشنفکران و عناصر ناراض دولت دوستان و رفقای زیاد داشتم، برای من از طرف مجلس وظیفه داده شد با آنها مفاهمه کنم و به عضویت انجمن آنها را دعوت کنم. من این جد و جهد و کمپاین را با شوق و ذوق ناشی از خوش بینی جوانی شروع کردم. اول خدمت آقای غبار و دکتور محمودی رسیدم که طرح یک پارتی را ریخته بودند و اخباری شایع میکردند. با آقای غبار سابقه طولانی دوستی و محبت و تبادل فکر سیاسی و ادبی موجود بود، اما با آقای محمودی در اواخر آشنائی و معرفتی حاصل شده بود که سابقه

طولانی نداشت. آنها گفتند عیبی ندارد به مجلس کلوب می آیند و با اعضای دیگر تماس میگیرند و ارزیابی خواهند کرد و بعد تصمیم خود را اعلان خواهند کرد. من موافقه کردم. اما روز بعد که به مجلس آمدند از جریان کار و اهداف آن پرسشها کردند و اعضا را طرف پرسش و سؤال قرار دادند و خود را مستحضر ساختند و مرخص شدند و روز دیگر تصمیم منفی خود را ابلاغ کردند و از شمولیت به این انجمن ابا نمودند». (صفحه ۱۱۰)

نویسنده کتاب در ادامه می افزاید: «من که با دوستان دیگر تماس گرفتم طبق نظر آنها و آقای زابلی تماس مکرری را هم باین دونفر لازم دیدم و قرار دادیم با شمول آقای زابلی و یکی دو نفر دیگر از اعضای انجمن با آنها ملاقات کنیم. آقای زابلی آنها را به خانه خود دعوت کرد و در این مجلس فقط همین چهار نفر باهم نشستیم و تا آخر شب به گفتگو پرداختیم و دلایل مثبت و منفی یکدیگر را شنیدیم. آقای غبار و محمودی اصرار داشتند که حکومت در مرحله نخست حزب مخالف را رسماً بپذیرد و به آن مجال فعالیت بدهد و خودش هم به تشکیل حزب بپردازد. ما به این عقیده بودیم که چون حکومت برای اینکار حاضر نیست، در مرحله نخست همین فعالیتی که آغاز میشود، غنیمت است و شاید این فرصت را از دست دهیم زیرا هیچ حرکتی در این وطن به نرمی و آسانی صورت نخواهد گرفت تا حکومت با آن موافقت نداشته باشد. ما این سیر تکاملی را که از دوره سردار محمد هاشم خان به دوره سردار شاه محمود خان رسیده بود، امیدبخش می یافتیم اما متأسفانه به قناعت آنها پرداخته نتوانستیم». (صفحه ۱۱۲)

به نظر نویسنده کتاب: «جوانان افغانستان متأسفانه اول با خود پروگرام سنجیده و درستی نداشتند و تنها آرزوی تغییر حکومت و یا از بین بردن حکومت مرام بود، اما اینکه خلا را چه چیزی پر خواهد کرد، به آن فکر نمیکردند. دوم در بین خود هم اتفاق نداشتند و در همان مرحله نخست مشق یک دیموکراسی ابتدائی، به گروه های متعددی تقسیم شدند و به نشر اخبار های متعدد که ارگان حزب یا گروه شان باشد، پرداختند. آقای غبار و محمودی هم انشعاب کردند و دیر زمانی باهم سازگار نماندند. سوم به عوض برانداختن حکومت و آوردن انقلاب اگر به متشکل ساختن جمعیت خود سعی میزدند و با مردم تماس میگرفتند و اعضای بیشتر و افکار بیشتر را جلب میکردند، بهتر می بود. اینکار را هم نکردند و هم در تماس با مردم و کمپاین در اطراف کشور فضای فعالیت هم برای شان مساعد نبود. چهارم بر علاوه مخالفت با دولت با انکشاف اقتصادی دولت هم به نظر منفی می نگریستند و احياناً طبقه سرمایه دار و بورژوا را تقیح میکردند و با این طبقه مخصوصاً آقای زابلی هم راه مخالفت اختیار میکردند». (صفحه ۱۱۳)

مجروح صاحب علاوه میکند: «درین مورد نظر من این بود که به وجود آمدن طبقه متوسط در افغانستان برای به وجود آمدن محیط سیاسی دیموکراتیک مفید است. اگر طبقه جوانان به ضخامت قشر خود بیفزاید، انجمن ها و کلوب های تأسیس کنند و به نشر و اشاعه اخبار و آثار بپردازند و سرمایه داران هم از راه شرکت ها و مؤسسات شخصی غیردولتی بصورت یک عامل در امور تبارز کنند، قدرت مطلقه خود بخود ضعیف میشود. سالم ترین راه، راه تکامل و سیر تدریجی همین است. انقلاب در یک جامعه عنعنوی که آراء عامه هنوز به اهداف معین سیاسی و اجتماعی متوجه نشده است، مفید نیست و عواقب ناگوار خواهد داشت. ملی ساختن مؤسسات تجارتي و صنعتی و بانکی کار آسان است و جد و جهد زیاد نمیخواهد، بگذارید اول چنین مؤسسات به وجود آید و نشو و نما نماید، بعد آنرا ملی کنند. حکومت های ممالک پسمانده نمیتوانند جای تاجران و ارباب صنایع را بگیرند زیرا انگیزه منفعت شخصی آنهاست که در کار شان مؤثر است و بیروکراسی دولت از آن انگیزه محروم است. مداخله چنین دولت ها ابتکار شخصی را میکشد و در پیشرفت رکود و بینظمی را به وجود می آورد. تشبثات شخصی را باید بگذاریم که نشو نما کند و باید از آن حمایت شود». (صفحه ۱۱۳ و ۱۱۴)

نویسنده کتاب درباره اوضاع عمومی کشور در آنوقت چنین می نویسد: «در محیط سیاسی افغانستان تشبثت جریان داشت و در دستگاه دولت بین سپه سالار و سردار داود هم اختلاف و سوء تفاهم پیدا شده بود. سپه سالار که برادر زاده خود را کاندید اخذ قدرت از خود می شناخت، بعضی از اعضای کلوب را به انحلال و از بین بردن آن تشویق کرد و به تضعیف آن میکوشید تا به کلی از بین رفت و در آن بسته شد. چون تأسیس کلوب ملی را هم وسیله کسب قدرت داود شناخته بود، با زابلی هم روابط او بهم خورد و با سردار محمد داود هم، بالاخره زابلی هم استعفی کرد و قدرت بصورت منفرد بدست سپه سالار قرار گرفت. سپه سالار شاه محمود مثل برادر خود خشونت مزاج و عصبانیت نداشت، شخص مؤدب بود و خوش مشرب و باطبقات مختلف آمیزش کرده میتوانست، اما اداره او ضعیف بود و پشتکار نداشت؛ چون به تنهایی مسئولیت زمام امور را بدست گرفت، کارهای دولت آهسته آهسته رو به خرابی و گسیختگی میرفت. در پیشرفت و انکشاف اقتصادی مملکت با استعفی آقای زابلی رکود رخ داد و هم کار اعمار زیربنای مملکت مانند پل ها و سرک ها معطل شد، پروژه های جدید بوجود نیامد و در کار پروژه های سردست (مانند انکشاف وادی هیلمند و غیره) سستی رخ داد». (صفحه ۱۱۵)

مجروح صاحب پی آمد اوضاع وقت را که منجر به استعفی جبری شاه محمود خان و توظیف سردار محمد داود برای کرسی صدارت چنین بیان میکند: «پادشاه از این باب اندیشناک بود. روزی مجلسی مرکب ازین چند نفر محدود را مکلف ساخت که درین باب فکر کنند و به او مشوره بدهند. اعضای این مجلس عبارت بودند از علی محمدخان وزیر خارجه و معاون صدارت عظمی، دکتور ظاهرخان و جنرال عبدالاحد خان ملکیار وزیر داخله که درین وقت به علت مریضی از مشاغل دولتی کنار کرده بود و من که هنوز به وظیفه خود بحیث رئیس قیابیل دوام میدادم، هم عضو این مجلس بودم. ما در وزارت خارجه در اطاق کار علی محمد خان گرد آمده بودیم و موضوع را طرف بحث قرار دادیم و به این نتیجه رسیدیم که تبدیل حکومت ضرور است و تا دستگاه کابینه دولت یک روح نو و جهش نو نیابد، هر نوع تدبیر و نقشه در ساحه عمل تطبیق نخواهد گشت؛ پس کدام کسی را میتوان سفارش کرد که به تشکیل حکومت مأمور شود؟ ملکیار گفت که شخصیت های مانند سردار محمد داود و سردار محمدنعیم که مردان لایق و کار آزموده بودند، کنار رفته اند و جای آنها تاحال پرنشده، باید از آنها کار گرفته شود. از دکتور ظاهر پرسیدم که چه فکر میکنید، او گفت: من مأمور هستم که پیام اعلیحضرت را برای تشکیل مجلس به شما برسانم و بعد پیشنهاد و یا سفارش شما را بحضور او تقدیم کنم؛ در این مورد مرا از اظهار نظر معذور دارید و در اطراف کار پروژه ها و دلایل اگر مجالس را دوام دادید، من اگر نظریه داشتم، پیشنهاد خواهم کرد». (صفحه ۱۱۶)

مجروح صاحب در ادامه گفتار دکتور ظاهر نظر خود را چنین بیان میکند: «من گفتم که به نزد اعلیحضرت و سردار صاحبان چنین نظری هم بود که حکومت را از سلطنت تفکیک کنند، کسی غیر از خانواده سلطنتی روزی به صدارت برسد و وزارت خانه ها را عناصر متخصص و جوان بکار اندازد. چه فکر میکنید که آن تجربه را همین حالا شروع کنیم؟ من پیشنهاد میکنم وزیر صاحب خارجه (علی محمد خان) را اعلیحضرت به تشکیل حکومت مأمور سازد و او در تشکیل اعضای حکومت خود، کفایت و پشتکار آنها را زیر نظر بگیرد. با این حرکت هر دو مطلب بدست خواهد آمد یعنی یک حرکت بسوی تحول و دیموکراتیزه کردن مملکت و هم فعال ساختن دستگاه دولت. علی محمد خان با تمام شدت این پیشنهاد را رد کرد و گفت: نه من به قبول اینکار حاضریم و نه استعداد آنرا دارم. بعد از تبادل نظرهای مختصری مجلس را به روز دیگر موکول داشتیم و مرخص شدیم. روز دیگر علی محمد خان را که به تقریب کارهای عادی اداری خود در صدارت دیدم، به من گفت: چرا چنین پیشنهاد بیجا را کردی، من جان جور خود را شاخک نمی شامم (ضرب المثل است بین مردم). بعد گفت: تا این دو ازدهای مخوف یعنی داود و نعیم موجود هستند، کسی به این گنجینه نزدیک نخواهد شد» (صفحه ۱۱۷)

نویسنده کتاب ادامه میدهد و می نویسد: «آن مجلس بار دیگر منعقد نشد و مدتی بعد سردار شاه محمود خان را پادشاه به استعفی مجبور ساخت و عوض او سردار محمد داود را بحیث صدراعظم مأمور تشکیل حکومت نمود». (صفحه ۱۱۸)

آنچه در بالا ذکر شد، اقتباسی بود از یک قسمت از یکی از فصول کتاب «سرگذشت من» که مرحوم سید شمس الدین خان مجروح آنرا چند سال قبل از وفات خود نوشته و محترم سید فضل اکبر آنرا در جمعی از آثار دیگر عم مرحوم خود به چاپ رسانیده است. کتاب مذکور در دوازده فصل و جمعاً ۱۸۴ صفحه بوده و در سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲) در کابل توسط مطبعه میوند نشر شده است. من مطالعه این کتاب را به همه علاقمندان مسائل تاریخ معاصر کشور توصیه میدارم تا از بعضی «ناگفته ها» از قول یک شخصیت فرهنگی و سیاسی کشور که خود از نزدیک در جریان وقایع قرار داشته است، آگاهی یابند.

والسلام

د پانوی شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی